

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

در تنبیه اول در مباحث اقل و اکثر گفتیم بحث در این است اگر شک کردیم جزئی رکن است یا رکن نیست قاعده چگونه است؟ عرض شد که گاهی ادله مأموره اطلاق دارد بدون دلیل جزء و شرط، اگر دلیل مأموره اطلاق داشت «**اقم الصلاة**» و دلیل جزء که می گفت جلسه استراحت یا طمأنینه جزء نماز است اجماع بود که دلیل لبی بود و اطلاق نداشت، اطلاق دلیل مأموره می گوید این جزء رکن نیست. «**اقم الصلاة**» چه جلسه استراحت را فراموش کنی یا نه، نتیجه می گیریم جلسه استراحت جزء نیست.

گاهی دلیل جزء دلیل لفظی بود و اطلاق داشت نتیجه این بود که «**تشهد فی الصلاة**» چه یادت باشد و چه فراموش کرده باشی، تشهد رکن است. اینها را جلسه قبل را عرض کردیم.

مرحله دوم بحث این بود که اگر دلیل مأموره و دلیل جزء هیچ کدام اطلاق نداشتند یا دلیشان لفظی نبود یا به هر جهت اجمال داشت، اینجا نوبت به اصول عملی می رسد. عرض کردیم باید به متعلق تکلیف توجه کرد. گاهی مأموره و متعلق تکلیف، یک فرد است در یک زمان، به صورتی که اگر جزء یا شرطی فراموش شد دیگر آن مأموره را با همه آن شرائط نمی توان تدارک کرد.

مثال: اجماع دلالت کرد که وقوف در عرفات از ظهر تا غروب جزء حج است، دلیل لفظی هم نداشتیم. زید فراموش کرد ساعت اول ظهر در عرفه باشد یک ساعت بعد فهمید که واجب بود از اول ظهر تا مغرب شرعی در عرفه باشد، فرض این است که قابل تدارک هم نیست و فرض این است که بدل هم ندارد. اینجا در حقیقت امر به مجموع و آن فرد واحد که امتثال نشد، شک داریم آیا امر جدیدی نسبت به مابقی حادث شده و وظیفه جدید نسبت به سایر اجزاء دارد؟ شک در تکلیف داریم. اصل برائت می گوید وظیفه جدید برای این فرد حادث نشده است در نتیجه آن جزء رکن بوده است و با رفتن آن جزء مأموره از بین رفته است.

گاهی مأموره ما فرد نیست بلکه یک طبیعت است که در ضمن افراد مختلف ممکن است محقق شود. مولا فرموده نماز ظهر بخوان، از ظهر تا مغرب، مأموره یک طبیعت است طبیعت دارای افراد، ساعت ۱۲ بخواند یا ساعت ۱ یا ساعت ۲ یا ساعت ۵ بخواند. یک فرد از طبیعت را در این مدت باید اتیان کند. زید اول وقت نماز خواند بدون تشهد و تشهد را فراموش کرد و بعدا یادش آمد که نماز بدون تشهد خوانده است، اگر تشهد رکن باشد واجب است اعاده کند و اگر رکن نباشد اعاده واجب نیست فرض این است که دلیل تشهد هم اطلاق ندارد. اینجا آن تمهید و مقدمه اول بحث باید تطبیق شود. این فرد که نماز بدون تشهد خوانده است آیا نسبت به این شخص ناسی، نماز بدون تشهد امر داشته یا نه؟ **شیخ انصاری** می فرمود ممکن نیست برای شخص ناسی نسبت به بقیه اجزاء امر داشته باشد، اگر امر ممکن نباشد نتیجه این است که نماز بدون تشهد مأموره نبوده پس زید وظیفه اش را انجام نداده و باید دوباره نماز با تشهد بخواند. نتیجه این است که تشهد رکن خواهد بود. به خاطر اینکه که یقین دارد به تعلق تکلیف، شک در محصل غرض دارد بلکه اطمینان دارد غرض مولا را اتیان نکرده چون نماز بدون تشهد امر ندارد لذا باید اعاده کند.

اما اگر مانند **محقق خراسانی**، **محقق نائینی**، **امام خمینی** و **شیخنا الأستاد** که حق هم همین است گفتیم که تکلیف ناسی به بقیه اجزاء غیر از جزء فراموش شده محال نیست معنایش این است که وقتی زید نماز بدون تشهد می خواند آن اعمال مأموره بود و امر به آنها وجود داشت، شک داریم آیا در حال نسیان امر به تشهد هم داشته یا نه؟ نسبت به غیر تشهد که جزء فراموش شده است یقیناً مأموره بوده پس اقل مأموره بود، شک داریم در حال نسیان تکلیف تعلق گرفته به تشهد یا نه؟ یقین به تعلق تکلیف به اقل داریم شک در تعلق تکلیف به اکثر در حال نسیان به تشهد داریم در مباحث قبل گفته ایم در اقل و اکثر ارتباطی قول حق این است که نسبت به جزء مشکوک برائت جاری می کنیم و می گوئیم تعلق تکلیف در حال نسیان به تشهد نبوده است پس همان نماز بدون تشهد مأموره بوده است پس تشهد رکن نیست.

این تمام کلام در مرحله دوم که جریان اصول عملی است نسبت به شک در رکنیت یک جزء یا شرط.

دو نکته را اشاره می کنیم و تنبیه اول تمام می شود:

نکته اول: پاسخ به یک سؤال است.

سؤال: در تنبیه اول که شک داریم در حال نسیان تشهد جزء نماز است مانند حال ذکر که پس رکن است یا چنین نیست، اگر گفته شود این بحث ها جایی ندارد چون حدیث رفع داریم که یک فقره آن می گویند آنچه فراموش کرده اید رفع شده است. «**النسیان**» لذا این فقره در هر جا شک کردیم یک جزء رکن هست یا نه؟ به حکم حدیث رفع می گوئیم در حال نسیان این جزء رکن نیست. آیا این مطلب صحیح است یا نه؟

به پاسخ به این سؤال فکر کنید ما در مباحث برائت مطرح کرده‌ایم.

نکته دوم: تفصیل محقق نائینی

اگر دلیل جزء یک دلیل لفظی بود و اطلاق داشت به اطلاق دلیل جزء تمسک می‌کنیم و می‌گوییم تشهد مثلا رکن است و باید در نسیان و ذکر آورده شود.

محقق نائینی در **فوائد الأصول** ج ۴، ص ۲۱۸ به بعضی از محققان نسبت می‌دهند که آن محقق فرموده است دلیل جزء دو لسان دارد در یک صورت به اطلاق دلیل جزء می‌شود تمسک کرد و می‌گوییم تشهد جزء نماز است اگر مولا به این لسان بگوید به لسان حکم وضعی بگوید «**يجب التشهد في الصلاة**» می‌توان به اطلاق تمسک کرد اما اگر لسان دلیل جزء حکم تکلیفی باشد نه حکم وضعی بگوید «**تشهد في الصلاة**» **محقق نائینی** می‌گویند بعضی از محققین فرموده است به اطلاق دلیل جزء در این صورت نمی‌توان تمسک کرد و نمی‌توان رکنیت جزء را ثابت کرد.^۲ به نظر ما این تفصیل هم درست نیست.

۲ - فوائد الاصول ؛ ج ۴ ؛ ص ۲۱۸: «و بالجملة: ظاهر كلام المستشكل و إن كان يعطي أن يكون المراد من التكليف المنتزع عنه الجزئية هو التكليفي النفسي، إلا أنه لا بد من توجيهه بإرادة التكليف الغيري المتعلق بأجزاء العبادة و شرائطها [۱] فيكون مبنى الإشكال على اختصاص التكاليف الغيرية بالذاكر كاختصاص التكاليف النفسية به، فالجزئية المنتزعة من التكليف الغيري لا تعمّ حال النسيان، كما أن القدر المتيقّن من الإجماع القائم على جزئية الشيء الفلاني هو اختصاص الجزئية بحال الذكر. و كأنّ المستشكل في ما نحن فيه اقتبس كلامه من المحكيّ عن الوحيد البهبهاني- قدّس سرّه- من التفصيل بين الأجزاء و الشرائط المستفاد من مثل قوله: «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب» و «لا صلاة إلا بطهور» و بين الأجزاء و الشرائط المستفاد من الأوامر الغيرية، كالأمر بالركوع و الاستقبال.

ففي الأول: لا تختصّ الجزئية و الشرطية بصورة التمكن من الجزء و الشرط، بل تعمّ صورة العجز عنهما، و يلزمه سقوط التكليف بالصلاة عند العجز و عدم القدرة عليهما. و في الثاني: تختصّ الجزئية و الشرطية بصورة التمكن منهما، و يلزمه سقوط خصوص التكليف المتعلق بالجزء أو الشرط الغير المتمكّن منه، و لا يسقط التكليف ببقية الأجزاء المتمكّن منها. هذا، و قد حكى عن المحقّق القمي رحمه الله التعدي في هذا التفصيل عن باب القدرة و العجز إلى باب العلم و الجهل، و قال باختصاص الشرطية المنتزعة من الأوامر الغيرية بصورة العلم بالموضوع تفصيلا و لا تعمّ حال الجهل به، بخلاف الشرطية المنتزعة من مثل قوله: «لا صلاة إلا بطهور» فإنّها لا تختصّ بصورة العلم بموضوع الشرط، بل تعمّ حال الجهل به أيضا. و كلام المستشكل فيما نحن فيه يعطي التعدي في هذا التفصيل عن باب القدرة و العجز و باب العلم و الجهل إلى باب الذكر و النسيان».